

دوبن نگری کیهانی در اساطیر ایران

قسمت اول

ژان پیر دومناش

ترجمه

ابوالقاسم اسماعیل پور



کیش مزدایی

اساطیر ایران باستان یک ویژگی شگفت‌آور دارد و آن این‌که آثار نقاشی یا تندیس‌گری چندانی باز نمانده تا بتوان براساس آن، این اساطیر را مشخص کرد. به عنوان مثال، غنای تندیس‌گری هندیان که پیوسته رقم زننده و روشن‌گر اساطیر نوشتاری یا گفتاری آنان است، در ایران دیده نمی‌شود، نه از آن رو که تندیس‌ها در طول تاریخ تصادفاً از میان رفته، بلکه ظاهراً از آن رو که فی‌نفسه آثار تندیس‌گری در میان ایرانیان رایج نبوده است. هرودوت اولین مورخی که نظر یک بیگانه را نسبت به ایران مطرح می‌کند، بدین امر اشاره دارد. اساطیر ایران از نوعی نیست که قادر تخیل باشد، چه این خود تناقض آمیز می‌نماید، بلکه اساطیری قادر تخیل تندیس‌پردازانه یا تخیل

*. این مقاله ترجمه‌ای است از:

J. de Menasce, «persia Cosmic Dualism» in *Larousse Encyclopedia of World*

Mythology, London, New York, New edition 1993, pp. 189-205

نگارگرانه است. اساطیر ایران بیشتر به صورت نوشتار بازمانده است. حتی در این بخش نیز مشکلاتی به چشم می‌خورد. زیرا شمارِ متن‌ها خیلی زیاد نیست. قدیمی‌ترین آنها به صورت گسیخته است و جدید‌ترین آنها تاریخ بسیار متاخر دارد؛ یعنی وقتی که ایران به دوران اسلامی می‌رسد. اما همین آثار نسبتاً جدید در خورِ تشریح سنت باستانی است که به شیوه‌ای بسیار متفاوت با کشور همتای ایران، یعنی هند در طول سده‌های متتمادی تشریح پذیر است. در حقیقت، ایران و هند در آغاز، شاخه‌ای واحد از شجرهٔ کهن هند و اروپایی را تشکیل داده‌اند. هر چند سرچشمه‌های هند و اروپایی دین ایرانی در فهم گروه ایزدانش، اهمیت بسزایی دارد (چون نخست مشکل است تفاوت‌های بین ایزدان را دریابیم و آدم در شگفت می‌ماند که نقشی که ایزدان دارند بسیار مشابه یکدیگر است)، مقایسهٔ دو گروه ایزدان هندی و ایرانی فقط گوش‌هایی از اساطیر ایرانی را روشن می‌کند، چون در یک زمان شکل گرفته‌اند و می‌توان گفت قالب یکسان دارند. بنابراین، در این بررسی تلاش خواهد شد که اسطوره‌ها را تا اندازه ممکن «به‌طور همزمان» در نظر گیریم، چون مطالعه در پیدایی یا تاریخچه اساطیر در هر حال هدفی ناممکن خواهد بود اگر که دائماً مسائل لایحلِ گاه‌شماری^(۱) را پیش‌کشیم.

بارها به کتاب‌های پهلوی (ایرانی میانه) مربوط به اوآخر سده نهم و سده دهم میلادی ارجاع خواهیم داد، چون سنت‌های بازمانده و زنده در آنها بررسی می‌شود هر چند کتاب‌های مذکور در روزگار ساسانی نسخه‌برداری شده است و تصویر بهتری نسبت به متون

اوستایی (اوستا؛ کتاب مقدس زرتشتیان) در عصر پیش از مسیحیت به دست خواهند داد. این متون متأخر تنها گوشه‌هایی از اساطیر ایرانی را در یک زمان مشخص باز می‌نمایانند چون که به منظور نیایش یا به عنوان قوانین مذهبی به نگارش درآمده‌اند. در اینجا ما در عوض به اسطوره‌های ایزدشناسانه خواهیم پرداخت (ایزدان، پیدایش و نظام آنها)، نیز به اسطوره‌های کیهان شناختی (آفرینش جهان تحت فشار نیروی شرّ و زمان نبرد کیهانی)، اسطوره‌های نجات‌بخشی (که نقش اساسی موبد و مهم‌تر از همه، نقش زرتشت را روشن می‌سازد، و در پی آن، سیر جهان به سمت پالودگی و پایان جهان)، و سرانجام اسطوره مقدس «نهادی و سازمانی».

ایزدانِ برتر

خدای ایران باستان، اهورمزدا (سرورِ دانا)، یکی از خدایان برتر، خداوندگار و آفریننده است. اگر پیوند او را با گروه مقدسان، امشاسب‌پندان (نامیرایان مقدس)^(۱) در نظر نگیریم- موجوداتی که از هنگام به نگارش درآمدنِ گاثا (گاهان، سرودها یا اشعاری که معتقدند تصنیفِ خودِ زرتشت است) او را احاطه کرده‌اند - اهورمزدا بیرون از زنجیره‌های اسطوره‌ای قرار می‌گیرد. دانشمندان دریافتند که در نخستین مراحل پژوهش خود، ناگزیر به توجیه این رابطه‌اند. آنان نشان داده‌اند که امشاسب‌پندان، ایزدانی باستانی و هند و اروپایی بوده‌اند که در خویشکاری ایزدان مقتدر با اهورمزدا (هرمزد) شریک

۱. در مناش امشاسب‌پندان را «Powerful Immortals» (بی‌مرگان قدرتمند) ترجمه کرده، در حالی که «سپننه» اکنون دیگر مشخصاً به معنی «باک و مقدس» است. م.

بوده‌اند، هرچند نقشی که ایفا کرده‌اند درست همانند ایزدان هندی مشخص نشده است. اما شخصیتِ فرعی آنان مبنی بر اینکه آنان خود موجوداتی آفریده شده هستند و در ایزدشناسی متأخر کاملاً "روشن شده است، آنها را با دیگر مخلوقات متمایز می‌کند، هرچند امشاسب‌دان و موجودات دیگر از یک گوهرند و برتری خاصی نسبت به آنان ندارند. در اینجاست که ایزدشناسی ایرانی وارد قلمرو اسطوره می‌شود؛ امشاسب‌دان باشندگانی ایزدی‌اند و خدا پنداشته نمی‌شوند. آنان بدون آنکه مخلوق پنداشته شوند، مینوهايی آفریده شده هستند که بر امور مهم طبیعی نظارت و فرمانروایی دارند، بی‌آنکه با خود عناصر طبیعت یکی پنداشته شوند. این موجودات، یَزَّتَه^(۱) (ستاییدنی) نام دارند و تعدادشان شش تاست: وهومنه، آشَه، خششه، هوروتات، آرمئیتی، و امرات.

وهومنه (پهلوی: وهومن) یا مینوی نیک، تضمین‌گر حضور خداوند در ارواح راستکاران است و پس از مرگ، آنان را به بهشت رهمنون می‌شود.

این مسئله که اهور مزدا اولین باشنده از نظر مرتبه نیست و هم بیرون از گروه امشاسب‌دانِ شش‌گانه است و در عین حال نخستین در میان هفت امشاسب‌پند، از این‌رو به اثبات رسیده که برابرنها د «مادَّی» آش، انسانِ دادگر است و هموست که در مقام ویژه خویش، خداوند برکرده‌ها یش نظارت دارد، در حالی که برابرنها د وهومنه گاو (ورزا یا ماده گاو) است که بول یا شیر مقدس را فراهم می‌کند و آن را با هوم یَزَش می‌آمیزد.

دومین موجود مقدس، آشَه (راستی)، با نام آرَتَه در آغاز با ریته هندی و بعدها آشَه و هیشت (بهترین آشَه)، نگاهبان آتش است و همین خود سرشت او را آشکار می‌سازد. او ضامن نظام اخلاقی و مادی در جهان است و دشمن اصلی اش جهان دیوی است. نقش موثری که عنصر آتش در ایران داشته، زیانزد است: به آتش سوگند می‌خورند، آتش نگاهبان مهمی در برابر دیوان، و عامل برتر آیین مذهبی است. همسایگان ایران، ایرانیان را «آتش‌پرست» می‌خوانند و تا دوران اسلامی، در هر شهری که شمار قابل توجهی از مزدابرستان یافت می‌شد، حداقل یک پرستشگاه آتش وجود داشت. بی‌شک منحصر به فرد بودن این کیش، مزدابرستی را حفظ می‌کرد و از حالت دینی انتزاعی در می‌آورد. به هر حال، هرچند و هونمه در مرتبه نخست قرار دارد، اشه نسبت به نظام انسانی پیوند نزدیک‌تری با نظام کیهانی دارد و دلیل مقاعد کننده آن، هنگامی روشن می‌شود که آنها را با نمونه‌های ضدّین و زمینی‌شان، یعنی با ورزای آسمانی و آتش، بستجیم. در این صورت خواهیم دید که آتش آسمانی تر و به یک معنی انتزاعی تر است.

خیشره یا شهریور (مقتدر) از نظر مقام سومین امشاسب‌پند است و ظاهراً با جنگ مربوط است چون نگاهبان فلزات است، اما بنابه نوشته بندھش، او نقش مدافع و حامی فقرا را بر عهده دارد. اساطیر مربوط به جنگ در حقیقت تغییراتی بنیادی در ایران عصر زرتشتی پدید آوردنده و مقام جنگاور به خویشکاری محافظ بیچارگان تقلیل یافت. این موضوع به طور کامل در حماسه ایرانی، شاهنامه، آمده است و در آن، تأکید بر قهرمانان و پهلوانانی است که تمام زندگی دراز آهنگشان را به جنگ می‌پردازند، بی‌آنکه هیچ پیوندی حتی دور با

«ایزدان» داشته باشند. کلا" خشته وظیفه دفاع از شهریاری را بر عهده دارد و بازو انش را به کار می‌بندد تا نگاهدارِ صلح و پیشرفت دهنده دین باشد.

سه امشاسپنده نخست تسلیمی ناجور را تشکیل می‌دهند، اما از نظرِ مورخ با هم سازگاری دارند، زیرا او در پیش تاریخ آنها با نظامی عادی که انتظارش را دارد، موافق می‌شود، یعنی دو ایزدِ توانمندِ نخست و ایزدِ جنگ. پژوهه‌نده اسطوره نیز که سازه‌های بعدی آنها را در تضاد می‌بیند، به شکل نهایی آن علاقه‌مند می‌شود.

دومین گروه شامل سپننته آرمئیتی - ایزدانویی باستانی - همراه با یک زوج به نام هئوروتات و امراتات (برکت یا تندرستی، و جاودانگی) یا به عبارتی، هاروت و ماروت اسلامی است. سپننته آرمئیتی (پهلوی: سپندرامد) ایزدانوی موکل زمین و نماد سرسپردگی، ایثار و پرستش است. دو همراه او با نام بسیار شاخصشان موکل آب‌ها (پالاینده و درمانگر) و موکل گیاهان (دارای گوهر دارویی) هستند.

چنین است «چهارچوب» بنیادی ایزدستان مزدایی، اما بسیاری از ایزدانِ دیگر به صورت گروه نسبتاً نزدیک گردید شش امشاسپنده مذبور تصویر شده‌اند. در زیر به برخی از ایزدان که بارها بدانها برمی‌خوریم، خواهیم پرداخت.

نظام ایزدانِ کهتر

یک ویژگی خاص را باید یادآور شویم که مؤید سرشت اساطیری است که به طور سنتی به امشاسپندا منتب اند. بُندهش صراحتاً می‌گوید و چندین بار هم تکرار می‌کند که هرمزد (اهورمزدا) نخستین

باشندۀ مینویی است و پس از او امشاپندان‌اند. پس هرمزد اولین باشندۀ در گروه هفت‌گانه امشاپندان قرار می‌گیرد، چون او آفریننده شش امشاپنداز است و در عین حال هفتمین امشاپنداز است که گروه را تکمیل می‌کند. بدین‌گونه، ایزدشناسانی که می‌گویند شش امشاپنداز موجوداتی آفریده شده هستند و در عین حال می‌گویند که آنها یادآورِ ویژگی‌های ایام ایزد بودگیشان هم هستند، نوعی ابهام را پدید می‌آورند. از این گذشته، این شش امشاپنداز قویاً با گروهی از ایزدان دیگر که ایزدستان مزدایی را می‌سازند، در تضاد قرار می‌گیرند و گروه‌بندی مجدد آنان فقط بنیاد این تفاوت را فاش می‌سازد.

دو گروه شش‌گانه معمولاً در سمت راست و چپ هرمزد قرار می‌گیرند و در مقابل او سرئوشَه یا سروش (گوهرِ شنیدن و میانجی بینِ خدا و انسان) قرار دارد که بر جهان‌گیتیانه (مادّی) نظارت دارد، در مقابلِ هرمزد که بر جهان مینویی (روحانی) ناظر است. سروش همچنین ناظر بر اعمال مریوط به مرگ است و امور سه شب پس از مرگ در دست اوست. در شاهنامه، از سروش بارها به عنوان پیام‌آور ایزدی یاد شده است.

وقتی نوبت به فهرست کردن ایزدانِ دیگر می‌رسد، ساده‌ترین الگو همان است که در بندesh آمده، زیرا این مزیت را داراست که ایزدان را گرد امشاپنداز می‌توان دسته‌بندی کرد.

هرمزد بی‌تردد خدایی مجزّاست، اما یکی از نخستین چیزهایی که درباره‌اش گفته می‌شود، این است که او «خورنَه» (فره) را آفرید. فره مفهوم بخت یا سرنوشت است که در اساطیر ایرانی بسیار اهمیت دارد و نمونه‌آن در هیچ یک از مجموعه‌های اساطیری به چشم نمی‌خورد. دانشمندان در ترجمه‌این اصطلاح خیلی شتاب به خرج

داده و آن را «شکوه» معنی کردند، چون آن را با «کاود»^(۱) عهد عتیق سنجیدند. فرّه نه تجلّی و نه روشن شدگی^(۲) است، بلکه بیشتر همسرشت با افسونی است که باعث می‌شود همه مقولات اجتماعی خویشکاری ویژه خود را به شیوه‌ای ممتاز و انحصاری تکمیل کنند. هر انسان در تحلیل نهایی، فرّه یا آرمان نهایی خود را دارد، اما اساساً صفتی است که بر فرمانروایان سلسله کیانی می‌نهاده‌اند (سلسله‌ای اساطیری که در شاهنامه و حماسه‌های دیگر از آن سخن رفته است)، این صفت از آن فرمانروایان ایرانی یا نهایتاً از آن موبدانی بود که خویشکاریشان برای حفظ جامعه مدنی ضرورت داشت. اسطوره مربوط به «خورنہ» را به سختی می‌توان دنبال کرد، چون گاه در آب‌ها مسکن دارد و گاه به نظر می‌رسد که ایزد آتش (آذر و نه نور) است: این تضاد وقتی از میان می‌رود که به یاد آوریم آتش اساساً از گیاهانی است که رشد و نموشان به آب وابسته است، به عبارتی آتش از چوب سرچشمه می‌گیرد.

آتش جادویی همان گوهری است که به قهرمانان اولیه اساطیر ایرانی قدرت و برکت می‌بخشد. یَمَه (جم) یکی از این قهرمانان است؛ او نخستین انسان است، اما در اساطیر هند، شهریار مردگان است. فرّه در آغاز به نحو شگفت‌آوری به جم عطا شد و بعدها به خاطر گناهی که مرتکب گردید، از او سلب شد و خود به خود شهریاری از او باز ستانده شد. فرّه چندگانه است و به صورت آتش هم در می‌آید و به شکل‌های مختلف در کارنامه اردشیر بابکان ظاهر می‌شود. این اثر درباره داستان بر تخت‌نشینی و اعمال متھورانه

بنیادگذار سلسله ساسانی است. فرّه در این داستان به شکل بُزی ظاهر می‌شود که اردشیر را در پروازش برای آزادی به سمت دریا رهنمون می‌شود. تنها در این هنگام است که او به ساحل می‌رسد و احساس می‌کند که صاحب راستین فرّه خود شده و جانشین آخرین پادشاه سلسله اشکانی است.

فرّه ملی ایران همپای وجود قهرمانان اهمیت دارد، به خاطر همین فرّه است که ایرانیان بر اقوام دیگر برتری می‌یابند. فرّه کیانیان و فرّه ملت ایران کمک می‌کرد تا مفهوم بسیار نیرومندِ صاحب بودن دَهش‌های موروثی را گسترش دهند و زنده‌نگه دارند و بی‌تردید یکی از دلایل آموزه ایرانی اسلامی امامت ریشه در همین نکته دارد، هم فرّه پادشاهی و هم فرّه مقدس دینی در دست هر مزد است و آفریده ویژه و متعالی اوست.

دستیاران و هومنه عبارت‌اند از: ماه که بر ادوار زمانی و حرکت آب‌ها یا امواج نظارت دارد؛ گوشورون یا روان‌گاو ازلی که در آیین مزدایی به همان درجه ادیان هندی مورد احترام است و در نیایش اصلی مزداپرستی آمده که خود زرتشت از او محافظت می‌کند؛ و بالاخره ویو یا رام که نقش ویژه‌ای در زندگی پس از مرگ دارد و به روح انسانِ دادگر کمک می‌کند تا در سفر آنجهانی، از موانع بگذرد. ویو همچنین جنبه‌ای از زمان است.

در حقیقت، بُندهش‌گاه به ویو و گاه به زروان اشاره می‌کند و القاب و مشخصه‌های همانند برای هر دو به کار می‌برد. «زروان بی‌کرانه» و «زروانِ درنگ خدای» دو جنبه زمان‌اند و هر دو لقب برای ویو نیز به کار می‌رود. ویو با این امتیاز ویژه، وارث دو نقش جداگانه زروان می‌شود، یکی متعالی و بدون هیچ صفتی غیر از زمانِ بی‌کرانه، و

دیگری بر پایهٔ توالی لحظه‌هایی که او را شایستهٔ افزاری در دست هرمزد خواهد کرد. هرمزد اساساً خدای آفریننده است و به جهان و همچنین به اهریمن زمان و کرانه‌مندی می‌بخشد. هرچند اهریمن به هیچ وجه بدو وابسته نیست، و او برتر از اوست و قطعاً بر او چیره است، زیرا نظارت‌ش بر زمان، او را قادر می‌سازد که اهریمن را محدود سازد. زمان می‌تواند اهریمن را فرسوده کند و بنابراین، اختیارش در دست اوست. این را بعداً در هنگام اشاره به موضوع آفرینش خواهیم دید.

همکارانِ اشَه وَهِشت (اردیبهشت) عبارت‌اند از: آذر، ایزد آتش یا آتشِ متعالی، سروش، که در باره‌اش می‌دانیم که به نوعی در گروه مکمل امشاسب‌دان جای دارد، و بهرام، آذر مستقیماً به طبقات اجتماعی که بر آن نظارت دارد، متعلق است. آتشِ موبدان آذر فرنیغ نام دارد؛ آذر گُشتنسب آتش جنگاوران، و آذر بُرزین‌مهر آتش روستاییان است. این طبقه‌بندی بدون تعصب ورزی مبتنی بر منابع متفاوت بهره‌مندی آتش، کارکرد پیوسته‌ای داشته است و این نکته قطعاً اهمیتی بسزا دارد، زیرا اساطیر به نحو گسترده‌ای مطابق بخش‌بندی‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. اما طبقه‌بندی مادی آتش‌های چندگانه تأکید بر این نکته دارد که آنها چه قدر در کیهان گسترده‌اند، حتی از نظر شکل و اندازه و همچنین از نظر عنصر آن؛ انواع «مادی» آتش شامل آتش بُرزی سونگ^(۱) است که در برابر هرمزد بر پا می‌شود، آتش بوهوفریان^(۲) که در گیاهان و در چوب وجود دارد،

آتش واژشت^(۱) که همان برق موجود در ابرهاست، آتش سپنیشت^(۲) که همان آتش معمولی است، و سرانجام، آتش بی‌نظیری به نام آتش ورهران^(۳) (بهرام)، مقدس‌ترین آتشی است که انسان برمی‌افروزد و احترام ویژه‌ای برای آن قائل است. آتش ورهران شامل ترکیبی از پانزده یا شانزده نوع آتش مخصوص است که اغلب آنها به صنوف فلزکاری و همچنین به پیشه‌ها یا حرفه‌های پست مربوط‌اند. این نکته بیانگر آن است که آتش مقدس رهاننده و تطهیرکننده چیزهایی است که انسان این عنصر را بدان می‌افزاید. در یکی از متون (زادسپرَم) آمده که وقتی جهان آفریده می‌شد، آتش با هریک از شش عنصری که جهان را می‌ساخت، آمیخته شد. این شش بخش از کیهان عبارت‌اند از: آسمان، آب، زمین، گیاهان، گاو و انسان. هرچند آتش نقش عمده‌ای در کیش مزدایی ایفا می‌کند، ایزدِ آتش (که نام آذر را بر خود دارد) سهمی متوسط در میان ایزدان دارد. این ورثرعنه^(۴) یا بهرام، ایزد ماده و حامی آتش بهرام است که در اینجا نقش مهم‌تری دارد. توجیه این امر غیرعادی را تا حدودی می‌توان در افسانه ارمنی در باب ایزدِ آتشی به نام واهاگن^(۵) یافت (ارمنی‌ها پیش از گرویدن به مسیحیت، مزداپرست بودند).

اگر اساطیر مربوط به آتش بندرت در بخش‌های مختلف متون گسترده مزدایی آمده، اما شواهد کافی در دست است، شواهدی چون بازیافته‌های باستان‌شناسی، که اهمیت این کیش را به اثبات

1. Vazišt

2. Speništ

3. Vrahran

4. Verethraghna

5. Vahagn

می‌رسانند و این خود برواج لقب «آتش‌پرستان» که در مورد زرتشیان به کار می‌برده‌اند، دلالت دارد. بخش مهم کیش مزبور، یعنی آیین یسن (نیایش مقدس) در برابر آتش برگزار می‌شود؛ آیین سوگند دادوری نیز در برابر آتش اجرا می‌گردد؛ آتش درخششده در شب، شکارگر و نابودگر دیوان است؛ مدارک باستان‌شناسی و نوشته‌های جغرافی دانانِ کهن حکایت از آن دارد که ایران‌زمین پُر از معابد آتش بوده است. سرشت مقدس آتش در اسطوره‌گردش‌اسب نیز نمایانده شده است. گردش‌اسب قهرمانی است با ماجراهای شگرف و در رسیدن به آسمان با دشواری‌های بزرگی مواجه می‌شود، چون یک‌بار آتش مقدس را نادیده گرفت یا خاموش کرد و به خاطر همین توهین مستوجب عقوبت شد.

بهرام (اوستایی: ورثرغنه) ایزدی است که می‌تواند به پیکر ورزد، اسب سپید، شتر، گراز، جوانی زیبا اندام، پرنده، قوچ، بُز و حشی و جنگاور (که همه نماد قدرت جنگی و توان جنسی است) درآید، با وجود این، او به سبب این سرچشمۀ نبوغ، در اساطیر ایران باقی ماند. این نکته خود توجیه‌کننده آن است که بهرام به همراه آذر، در زمرة همراهان آرته هستند.

دستیارانِ خشتله (شهریور) عبارت‌اند از: خورشید، میترا، آسمان و ستارگان یا روشنان؛ این ترکیب از آن‌رو جالب است که میترا را از یک‌سو با ایزدان نجومی و از سوی دیگر با ایزد فلزات و اسلحه مربوط می‌سازد. پس، میترا که یک‌بار دیگر به هنگام گسترش این کیش در دوران امپراتوری روم به شکل لژیون‌ها نشو و نما می‌یابد، قبلًا "خویشکاری جنگی داشت، هر چند در این دوره سلاح و ارتش نظام می‌یابد و جنگی در کار نیست. کارکرد نظامی جای خود را به

پرهیزگاری، منع، احترام، و احیای عدالت می‌سپارد، بنابراین، عملکردش به مثابه معرفت برتر اعمال انسانی است که مُنتج از مهر، ایزد قدرتمند است. به نظر می‌رسد که این توجیه شخصیت نجومی میترا است که آشکارا در مهریشت (نیایش آیینی) آمده و نیز در بناهای رومی خاصِ میترا (مهرابه‌ها) که بر رابطه میان ایزد و سیاره تأکید دارد. مشهور است که در زیان‌های آسیای مرکزی که مزداپرستی در آن سهم دارد، نام میترا به نحو آشکار به خورشید دلالت دارد. همین طور هویت میترا را با دادگری یکسان می‌پندارند، پس در اساطیر مزدایی، میترا نقش دادورِ مردگان را ایفا می‌کند، هر چند او کاملاً "از خویشکاری ایزد مقتدری که تنها از آن هرمزد است، کنار می‌رود.

دستیارانِ سپنته آرمئیتی (سپندارمذ) گروهی از ایزد بانوان‌اند. در رأس آنها ایزد بانوی آب‌ها (اردویسور آناهیتا) قرار دارد که یک «یشت» (سرود نیایشی) کامل بدو اختصاص داده شده است. این الهه نقشی مهم اما تا حدودی رازگونه در ایران ایفا کرده است. آنجاکه در هند، رودها از نظر مادی و اساطیری اهمیتی بسزا دارند، ایران (در مفهومی گستردۀ) تنها یک رود بزرگ دارد، یعنی رود سیحون (آمودریا) که مرز شمالی اش را تشکیل می‌دهد. پس اساطیر هندی مربوط به رود، در اینجا پایگاهی خُرد دارد و به طریقی چندان اهمیتی نداشت و در نگاه نخست می‌توان شک کرد که آیا اصلاً "یک ایزدانوی اصیل ایرانی ویژه آب‌ها وجود داشته یا نه. «یشت پنجم»، یکی از کهن‌ترین نوشته‌های اوستایی، تأیید می‌کند که چنین ایزدانوی وجود داشته است، اما در عین حال زمینه‌ای هم برای این عقیده پیدا شد که آناهیتا کم‌وجهه‌اش را در ایران از دست داد، در

حالی که او با نام یونانی اش، آنائیتیس^(۱)، در آسیای صغیر اهمیت یافت و در آنجا هر چند نه در مقام یک ایزد رود، بلکه دست کم به عنوان ایزد بانو پرستیده می‌شد. از او حتی در افسانه‌های یهودی و اسلامی یاد می‌شود، آنجا که او را به جای سپن‌دارمذ می‌گیرند و در کنار «ایزدانِ کهتر»^(۲)ی چون خرداد و امرداد قرار می‌دهند. آناهیتا بر آب‌ها نظارت دارد و حامی آب زندگی و نتیجتاً حامی باروری حیوانات و آدمیان است. افزوں براین، او معمولاً "با مایع مقدسی از نوعی دیگر، یعنی با هوم^(۳) پیوند دارد، گیاهی مقدس (مانند سوم^(۴)) که فشرده می‌شود و عصاره‌اش مستی‌بخش و اکسیر جاودانی است و مصرف و پیشکش آیینی اش یکی از اعمال اصلی یَزش است. هم در ایران و هم در هند، هوم/سوم، گیاه و ایزد فدیه و قربانی است، فدیه روزانه و مقدمه‌ای برای یَزش رستاخیزی است که تغییر سیمای جهان را رقم می‌زند. آیین مربوط به آن، یسنه، هر چند نسبت به آیین مشابه هندی پیچیدگی کمتری دارد، هنوز نسبتاً غنی و مهم‌ترین بخش نیاش‌های اوستایی است.

ایزدانو دَئنا (دین) یکی دیگر از ایزدانِ کهتر است. او «دانش» یا «دین» هُرمزد است؛ به عبارت دیگر مطابق متون [زرتشتی]، او قوهٔ تشخیص ایزدان و دیوان است. او مکافهٔ هرمزد برای نخستین «آفریده» اش و هومنه (بهمن) است، مکافه‌ای که شامل شعائر نیک و همچنین اعمال پرهیزگارانه‌ای است که باید انجام گیرد و در واقع

1. Anaitis

2. در اساطیر یونان در اصل فرزندان زئوس به شمار می‌روند. م. Dioscuri

3. Haoma

4. Soma

شامل همهٔ خصایصی است که مشخص کنندهٔ تفاوت‌های بین‌ادین میان ایزدان و دیوان، میان آهوره‌ها و دئوه‌های است. این مکاشفه که هم معرفت و هم عمل به شمار می‌رود، برابر تشخیص «دین» برای شخص مزدیسنی (مزداپرست) است. این جنبهٔ چندان بر جسته است که بعضی از پژوهندگان احساس کرده‌اند که برای تمایز بین مکاشفهٔ دئنا و آگاهی دینی دئنا ضرورت دارد. دو تصور مذکور شکلی یگانه می‌یابند، چنان‌که از تصویر رستاخیز‌شناسانهٔ دین می‌توان آن را آشکارا بازشناخت. همچنین نیازی به یادآوری نیست که واژهٔ دین وارد متون عربی اسلامی شد و اصطلاحی رایج معادل «مذهب» شد، درست در هنگامی که در کیش مزداپرستی، «دین» با «حکومت» جفت شد بی‌آنکه کاملاً در آن ادغام شود. پیوند و هماهنگی می‌تواند بین قدرت‌های حکومتی و دینی پدید آید، اما اتحاد و هم‌جوشی هرگز. همراهانِ خرداد عبارت‌اند از: تیشتَر، باد و فروردین. دو ایزد نخست، تیشتَر (ستارهٔ شعرای یمانی) و باد هر دو به پدیده‌های جوّی مربوط‌اند و همراه باران‌اند. در نوشته‌های مزدایی به گونه‌ای مبهم از آن‌ها سخن می‌رود، اما فروردین مفهومی کاملاً اصیل به شمار می‌رود که نسبت به آنچه که در متون آمده، باید حتی نقش مهم‌تری داشته باشد. فروردین در واقع اسم جمع است؛ فروشی‌های مقدس عبارت‌اند از ارواح پیش‌زیستهٔ همهٔ آفریدگان زنده، آنها که از قبل زاده شده‌اند و آنها که هنوز به وجود نیامده‌اند، و در عین حال، شامل بخش سازندهٔ انسان و روح، جسم و توان اویند. فروشی هم روح محافظ و هم آن بهر از ذهن انسان است که پس از مرگ، از روح جدا می‌شود تا به دیگر فروشی‌های هم خانواده‌اش بپیوندد و نوعی سپاه را تشکیل دهد، سالی یک‌بار به زمین باز می‌گردد، یعنی در روزهایی

که به فروردیگان معروف است. نقش فروشی عبارت است از کمک به انسان در همه آنچه که به رشد و تکثیر نژادش مربوط است، از جمله در جنگ بر ضد دیوانی که در صدد سد کردن راه اویند.

خویشکاری فروشی‌ها دفاع از آفریدگان زنده اعم از آدمیان یا ایزدان است. از این‌رو، شخصیت تقریباً نظامی آنان با والکیری‌ها^(۱) در اساطیر ژرمنی و نیز با خویشکاری‌های حیات‌بخشی فردی و جمعی قابل تطبیق است. در حقیقت، آنان تضمین‌بخش باروری و استحکام گروه‌های قبیله‌ای و قومی‌اند. این جنبه‌ای است که اندیشهٔ فلسفی مزدابرستی متاخر به خاطر تصویر فردی‌تر فروشی‌ها به عنوان بخشی از ترکیب انسانی، آن را رها می‌کند.

بر عکس، با نگریستن نه به گذشته به عنوان چیزی نگاهدارنده و زندگی‌بخش، بلکه با توجه به آینده به مثابه تجدید حیات و «اصلاح» گذشته - سوشیانس‌ها (نجات‌بخشان) هستند که به طریقی قهرمانِ رستاخیز به شمار می‌روند، از این‌رو انسان کامل، انسان «دادگر»‌ی است که ظاهراً علت اصلی پیدایش جهان و مُنجی آن است. کتاب بُندesh تنها به پیوند سوشیانس‌ها با فروهر (نوسازی نهایی) اشاره می‌کند، اما در اسطورهٔ زرتشت نیز باز از آنان یاد می‌شود.

همان‌گونه که ایزدانی با نقش اجتماعی یا رستاخیزی گرد خرداد جمع شده‌اند، گرد امرداد، همتای جداناپذیر او نیز گروهی حلقه زده‌اند مثل رشن، دادور ناحیهٔ دوزخ و یاور مهر، و اشتاد که زام، روح زمین و نتیجتاً در تماس با فراسوی آن، به یاری‌اش می‌شتابد.

۱. والکیری‌ها (Valkyries): ایزد بانوانی که در جنگ بر فراز جنگاوران برواز می‌کنند و باعث

پیروزی آنان می‌شوند. م.

چنین است الگوی اصلی شکل یافته از سوی مزدآپرستان که سعی کردند مجموعه ایزدان خود را سازماندهی کنند و عناصر بس ناجور را با هفت امشاسپند اصلی تلفیق نموده، کم و بیش به نوعی هماهنگی کارکردی دست یابند.

دوبُن‌نگری مزدایی

آن فصل از بُندهش که ایزدان یاد شده را توصیف می‌کند، از همتای هر یک از آنان با تصنیع آشکاری سخن می‌گوید. در برابر هر ایزد یک دیو وجود دارد و در برابر هر کار نیک، شرارتی هست. این شکلی است که دوبُن‌نگری ایرانی به مرحلهٔ نهايی اش می‌رسد، یعنی تضاد خیر و شر. اما از جنبه‌های کهن ترش در اینجا سخن خواهیم گفت. نخست دوبُن‌نگری اخلاقی که مهم‌ترین ویژگی دین ایرانی است، یعنی دوگانگی خیر و شر که تقریباً از آغاز چنین بوده است؛ دوروح ازلی با یکدیگر در جنگ‌اند و بی‌تردید به هرمزد وابسته‌اند. روح نیک (سپنته مینو) خود را با هرمزد یکی می‌داند، و روح شریر (انگره مینو) که به نوعی خودکفایی دست می‌یابد. وابستگی اش تنها وقتی جلوه می‌یابد که سپنته مینو نقشه‌های انحرافی اش را از پیش می‌داند؛ نیز می‌داند که چگونه او را مهار کند و آزادانه تصمیم می‌گیرد و درباره شکست نهايی اش رای می‌زند.

در گاهان (سرودها یا ترانه‌های منسوب به خود زرتشت) دوبُن‌نگری اخلاقی در وهلة نخست توجیه گر تقابل خیر و شر به شکلی آیینی است، اما دغدغه آیینی ناقض دغدغه اخلاقی نیست. پیش از هر چیز، گاهان معروف همین جنبه اخلاقی است و از آنجا که شعائر سرشتی نموداری، نمادین و ملموس دارد، دغدغه آیینی در

جنبه‌های اخلاقی اساطیر ایرانی نفوذ می‌کند تا اینکه اسطوره تحت تأثیر اسلام فرآگیر و حاکم، چندان «اخلاق‌گرا» می‌شود که با یکتاپرستی مطلق انطباق می‌یابد. سرشت تلفیقی مزداپرستی باعث چنین تغییر و تحول شد و بیشتر جنبه‌آیینی یافت تا جنبه ایزدشناسانه.

پس در آغاز، اهریمن (انگره مینو) یا روح شریر که کاملاً "از مینوی نیک جدا شده، کنجکاو و رشک‌ورز می‌شود و سعی می‌کند به قلمرو خیر بتازد، قلمروی که نورانی و پاک است. اهورَمزدا دعای اهونه‌وئیریه می‌خواند و تأثیر آن به حدی است که اهریمن بی‌هوش می‌شود. اما هر مزد تصمیم می‌گیرد که یک دوره نیمه‌پیروز از آن اهریمن کند و آنگاه تا ابد بر او چیره شود.

زمان: اسطورهٔ زروان

زمان هم در ایران و هم در هند نه تنها معروف توالی رویدادها (زمان بی‌کرانه)، بلکه معرف فرسایش موجودات است. زمان نشانگر دگرگونی و مرگ، تجدید حیات عظیم یا خُرد بر طبق تصور غالی زمان به صورت ادواری یا خطی (زمان کرانه‌مند) است. این مفهومی فلسفی است، اما مفهومی که به نحوی هماهنگ متنضم دو نوع اسطوره به هم پیوسته است. نخست این عقیده وجود دارد که اعصار جهان در طی سه دوره می‌چرخد: آفرینش کیهانی خیر و شر، آمیزش این دو نیرو، جدایی و پیروزی نهایی خیر. بعد این تصور وجود دارد که اعصار پس از ظهور زرتشت به دوره‌هایی تقسیم شده که به فساد و تباہی گرایش دارند و به طور متواتی باز می‌گردند، هر بار یکی از سه فرزند مینویی زرتشت (سوشیانس‌ها) ظهور می‌کند. پنداشته می‌شود

که (مدت‌های مديدة پس از مرگ پیامبر) این فرزندان مینویی از نطفه او (که در دریاچه‌ای نگاه داشته می‌شود) توسط دوشیزه جوانی که در آن تن می‌شوید، به وجود می‌آیند. نخستین طرح از تصور اخلاقی و طرح دوم از تصور مادی تاریخ پدید می‌آید که فرسودنی و تباہ شدنی است، اما اختلاط این دو کاملاً طبیعی است. در هند این نمای دوم است که غلبه دارد، در حالی که در ایران نمای اول پررنگ‌تر است. با این حال، ایرانیان چندان ناگزیر به توجیه الگوی آفرینش در زمان نیستند (چه آفرینش مأخوذ از جاودانگی است) و بیشتر به وجود شر در جهان پیش از آفرینش جهان معتقدند.

بنابراین، در زمینه ایزدشناسی رسمی کیش مزدایی، که در آن اهریمن از نخست در تضاد با هرمزد است و خاستگاهش ناشناخته است، اساطیر رازآمیزی هست که نشان می‌دهد هر دو از یک پدر، زروان (زمان) پدید آمده‌اند. زروان هر چند ایزد برتر است، قربانی‌ها و بیش‌هایی در طول هزاران سال نثارش شده تا صاحب فرزندی شود و سرانجام، به اثربخشی اعمال خودش هم شک می‌کند، در حالی که هرمزد در پی پیشکش‌های آیینی به وجود می‌آید. وقتی اهریمن و هرمزد هنوز در شکم مادر (یا والدِ دوجنسیشان) هستند، اهریمن با آگاهی از اینکه اگر اول به دنیا بیاید، شهریاری جهان از آن وی خواهد شد، پیش از هرمزد شتابان بیرون می‌آید. زروان که بدین‌گونه نقشه‌هایش به هم می‌ریزد، ناگزیر می‌شود که زمان را میان آنها تقسیم کند و اطمینان دارد که در پایان جهان، خدای خیر چیره خواهد شد. این اسطوره بسیار کهن، که تا عصر اسلامی هم دوام یافت از قدیمی‌ترین اعصار هند و اروپایی بود که به شیوه‌ای جالب با علقه‌ای آیینی پیوند داشت، چه بسا احتمال داشت که آن را تقریباً «اکراه‌آمیز»

بدانند. وقتی که اعمال آیینی اجرا می‌شود، کسی حق ندارد به تأثیرگذاری آنها ذره‌ای شک کند، مبادا که بی‌ارزش شوند، یا مثل نمونه فوق، ذاتاً تردیدآمیز شوند. اسطوره اهربیمن پدید آمده از شکِ زروان مأخوذه از اعتقادات دین رسمی است، اما شواهد زیادی در دست است که اعتبار آن را زیر سئوال می‌برد. حتی تصور می‌شود که با اسطوره نیمه‌متافیزیکی مندرج در ریگودای هندی نیز پیوندهای داشته باشد، آنجا که می‌آید ایزدان آفرینش از نوعی موجود بی‌شکل بر سطحی مستوی و کاملاً «متفاوت تجلی می‌یابند، موجودی که به هر حال آفریننده نیست. از سویی، عقیده مبنی بر این که جهان در اثر «قربانی» و یک عمل مقدس آیینی پدیدار شده، در میان برهمنان نیز رایج است. پس دوینگرایی تصوری درست برای دگرگونی و بهره‌مندی چنین عناصر اساطیری در ایران است، یعنی زایش همزمانِ بُن خیر و شر که کاملاً از هم جدا و در تقابل با یکدیگرند و حتی از پیش از آفرینش کیهان نیز در تضاد با هم به سر می‌برند و پیروزی نهایی خیر نیز تضمین می‌شود و قطعیت می‌یابد.

اما چگونه این دو جهان تصریح می‌شوند، جهان آفرینش و جهان آفرینش پیش از آفرینش که عمدتاً شامل امشاسبندان و باشندگان مینویی است. در اینجا، ما به موضوع تقابل با جهان انتزاعی یا مینویی نمی‌پردازیم، بلکه با جهانی دریافتی و ملموس، جهانی واقعی در مواجهه با جهان دیگری که غیر واقع اما متعالی است، سروکار داریم. آفرینش دوم - که مزداییان آن را جهان گیتایانه (مادی) می‌نامند و در تقابل با جهان مینویی (ازلی) قرار دارد - به نظر می‌رسد که با کنش‌مندی و تازش اهربیمن به هستی فراخوانده می‌شود. دوینگری در نظام اخلاقی و دوینگری در درجات اجتماعی و مقولات هستی

جدان‌اپذیر است. کیش مزدایی پیش از قاعده‌مند کردن این عقاید با اصطلاحات فلسفی، چنانکه در متن گزارش گمان‌شکن آمده، آن‌ها را به صورت اسطوره‌هایی در آورد که معروف و توجیه‌کننده واقعیت باشند. آنچه که بیش از همه آشکار بود، این بود که اهریمن از پیش وجود داشت و پیروزی نهایی از آنِ بُن خیر (هرمزد) بود. در آغاز، ایزد نیک عقد پیمانی را به اهریمن پیشنهاد می‌کند، پیشنهاد تسلیم‌گونه‌ای که اهریمن بی‌درنگ با آن مخالفت می‌کند و در نتیجه، جنگ پدید می‌آید، هر چند از قبل آغاز شده بود. پس، همه آنچه که ایزد نیک باید انجام دهد، آن است که کنش متقابل عملیات را تنظیم نماید و طول زمانی مشخصی را برای جنگ تعیین کند. بنابراین، سرآغاز جنگ آسمانی به مقدمه‌ای برای جنگ زمینی بدل می‌شود.

طبعی بود که کنش متقابل میان دو جهان لزوماً به تصور رابطه بین جهان صغیر (انسان) و جهان کبیر (شکل بی‌پایان)، یا دست‌کم، بایست به اسطوره‌ای تبدیل شود که در همه‌جا شناخته شده است. این اسطوره در آیین مزدایی، یکی از روایات نسبتاً رایج است. بنابر یک متن پهلوی، جهان نخست به «تن» هرمزد آفریده می‌شود. هرمزد آن را می‌پرورد و عناصر کیهانی از او پدید می‌آیند؛ از سرشن آسمان، از پاهایش زمین، از اشک‌هایش آب، از موهایش گیاهان، از دست راستش ورز، و سرانجام از هوش او آتش پدید می‌آید (البته اگر آوانوشت درستی از واژه برابرنها «هوش» که به یکی از اقسام روح دلالت دارد، به دست داده باشیم). دو چیز در این قاعده آمده: یکی اینکه آفرینش - حتی جهان مادی - نخست در حالت مینویی پدید آمد؛ دوم اینکه این جهان همانند آفریدگار است.